

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

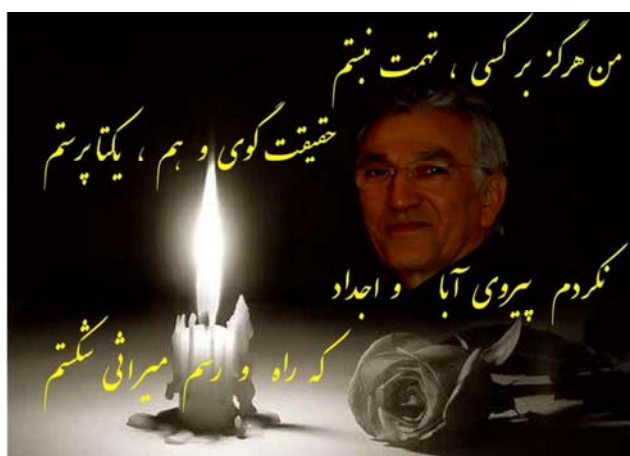
afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

نعمت الله مختارزاده

۱۳ جون ۲۰۱۸



زنجیر خرافات

تا "نیازی" به شتر های عرب، بالا شد
حلقه بردگی در گوش دل انداخت که تا...
جالس منبر و محراب شد و تاجر دین
بست با طالبه "سیمین لجر"، تار و متار
ز پلانی که عرب، طرح نمودی به عجم
یکی چون "هند جگر خوار" و دگر شمر و یزید
یکی تگ، دیگری تگمار سیاسی گشته
تا شهادت اسفا گشت به "فرخنده" نصیب
گوش عالم بخدا کر شدی از عوعو شان
گرم بازار "نیازی" و ز "سیمین عمر"
فکر سیمین بکجا، خدمت ممنوع کجا
لیک خواهند به هر منطقه، مسجد سازند
یا به تدریس زبان عربی، مدرسه ها

خر جهلش به ستوه آمده و ارضا شد
چلی و طالب بد کار و ، سپس ملا شد
دله شیخ العرب گشته و بافتوا شد
خر دجال، یکی، با خَرک عیسا شد
کاروان، قافله نا بسته جهان پیمای شد
پرچم بام به سر بسته، چنین رسوا شد
پخته در دیگ عرب دلده و دال، حلوا شد
کاسبی بر همه ملا و چلی پیدا شد
پاچه دین دوصد پاره این غوغا شد
راه فرخنده به برنامه شان اعطا شد
بهر پر کردن جیبش، به ره مولا شد
چه عجب، منبر و محراب گر از طلا شد
که به آیات و احادیث، زبان گویا شد

تا که در خدمت اعراب قرارش داده
 مشت انصاف اگر، بر دهن تاجر دین
 گندم فعلی "نیازی" و عمل کرد "عرب"
 شاید آن شاه دوشمشیره همی خواست که تا
 با دو شمشیر که میکرد جهاد اکبر
 این خبر، پخش به عالم شدی، افسوس افسوس
 شاید این فاجعه، از جانب اعراب کثیف
 تا که تحمیل شود باور و اندیشه شان
 سالها پیش که از سنگر فرهنگ و ادب
 سیرت و ارشد و فضلو و سعیدی و رؤوف
 چیلک انداز، به تار و به نخ مذهب و دین
 تا شنیدند سگ زرد، برادر به شغال
 آخر الامر که شیطان لعین کرد فرار
 خوش به فرخنده که شد فخر همه شیر زنان
 سنگ تکفیر سر "طاهره" بارید به چاه
 او ز جهل علما، این، ز علم جهلا
 وای از عالم و از جاهل و ملا و چلی
 وای از رهبر دینی و سیاسی، هریک
 ای وطندار! بیباک ترک تقالید کنیم
 ترک میراث، ز آبا و ز اجداد، که تا
 جست و جو کردن و خود یافتن و پیوستن
 "راه نو"، "فکر نو" و "باور و اندیشه" نو
 "نعمتا! قصه دراز است، نه سر دارد و دم

بسته زنجیر خرافات، به باورها شد
 طالبه، شکوه و فریاد و به اوایلا شد
 مرقد شاه دوشمشیره چه بی پروا شد
 فعل ملا ز پس پرده جهان آرا شد
 بهر "فرخنده" چرا عاجز و نا بینا شد
 می نگفتند ز کی بود و به کی اجرا شد
 بهر تخریب مقابر، به خر یکپا شد
 به امیدی که عرب، رهبر این دنیا شد
 چهره هر یکی در شعر ترنم بنما شد
 یکی پرواری و گرگ و دگری روبا شد
 مگس دوغ، به اندیشه و باور ها شد
 تسمه از گردن "سادات خبیث"، ایلا شد
 کس ندانست کجا رفت و کجا اخفا شد
 "قُرّة العین" مگر بار دگر پیدا شد
 سر "فرخنده" همان سنگ، لب دریا شد
 چه جفا و ستمی در حق شان مجرا شد
 که به تقلید، دلنگان شده پا برجا شد
 به گروگان تعصب شده بی پروا شد
 ورنه در جهل عرب غرق، ز سر تا پا شد
 خادم نوع بشر، بنده آن یکتا شد
 کار هرکس بخدا نیست که راه پیما شد
 پُرس و جو، تا در خوشبختی ما، بکشا شد
 دوره ناخلفان، مفت حکمفرما شد

زنجیر حُرَافَات (۱)

تا (نیازی) به شترهای عرب، بلاآشده
 خیر جهش به ستوه آمده و ارضاشد
 حلقهء بردگی در گوشِ دل انداخت که تا
 چلی و طالب بدکار و، سپس ملاشد
 جالسِ نبر و محراب شد و تاجِ سردین
 دلهء شیخ العرب گشته و بافتواشد
 بست با طالبه (سیمین پحر)، تار و متار
 خیر دجال، یکی، با خسرک عیاشد
 ز پلانی که عرب، طرح نمودی به عجم
 کاروان، قاضی نابتت جهنم پاشد
 یکی چون (هند جگر خوار) و دگر شمر و یزید
 (پرچم بام) به سر بسته، چنین رسواشد
 یکی تک، دیگری نگار سیامی گشته
 پنجه در دیک عرب دله و دال، حلواشد
 تا شهادت افگشت به (فرخنده) نصب
 کاسبی بر همه ملا و چلی پیدا شد
 کوش عالم بخدا کر شدی از عوعو شان
 پاچهء دین دو صد پاره این غوغا شد
 گرم بازار (نیازی) و ز (سیمین نمر)
 (راه فرخنده) به برنامهء شان اعطا شد
 فکر سیمین کجبا، خدمت همسوع کجبا
 بصر پر کردن جیبش، به ره مولا شد
 یک خواهند به هر منظره، مسجد سازند
 چه عجب، نبر و محراب گراز طلا شد

(۲)

یا به تدریس زبان عربی ، مدرسه تا
تا که در خدمت اعراب قسارش داده
بسته زنجیر خرافات ، به باورها شد
مشت انصاف اگر ، برده بن تاجر دین
طالبه ، شکوه و فساد و به او یلا شد
کنندم فعل (نیازی) و عمل کرد (عرب)
مرتد شاه دو شمشیره چه بی پروا شد
شاید آن شاه دو شمشیره هسی خواست که تا
فصل ملا ز پس پرده جهان آرا شد
با دو شمشیر که میکرد جهاد اکبر
بهر (فرخنده) چرا عاجز و ناپیدا شد
این خبر ، پنخ به عالم شدی ، افسوس افسوس
می گفتند زکی بود و به کی اجرا شد
شاید این فاجعه ، از جانب اعراب کثیف
بهر تخریب مقابر ، به خسر یکپا شد
تا که تمیل شود باور و اندیشه شان
به امیدی که عرب ، رهبر این دنیا شد
سالمه پیش که از سکر فرهنگ و ادب
چهره هر یکی در شعر ترم بنا شد
سیرت و ارشد و ضللو و سعیدی و رؤوف
یکی پرواری و گرگ و ، دگری روبا شد
چیک انداز ، به تار و به نخ مذهب و دین
مکس دوغ ، به اندیشه و باور تا شد

(۳)

تا شنیدند سگِ زرد، برادر به شغال
تسمه از گردن (ساداتِ خیث)، ایلا شد
آخر الامر که شیطان لعین کرد فرسار
کس ندانست کجا رفت و کجا اخفا شد
خوش به فرخنده که شد فخر همه شیر زنان
(فُشْرَةُ الْعَيْنِ) مگر بارِ دگر پیدا شد
سگِ تکلفی سر (طاهره) بارید به چاه
سر (فرخنده) همان سگ، لبِ دریا شد
او ز جهلِ علما، این، ز علمِ جهل
چه جنا و ستمی در حقِ شان مجرا شد
وای از عالم و از جاهل و ملا و چلی
که به تقلید، دلنگان شده پا برجا شد
وای از رهبرِ دینی و سیاسی، هر یک
به گروگانِ تعصب شده بی پروا شد
ای وطندار! بی‌اترکِ تقالید کنیم
ورنه در جهلِ عرب غرق، ز سر تا پا شد
ترکِ میراث، ز آبا و ز اجداد، که تا
خادمِ نوع بشر، بنده آن یکتا شد
جُست و جو کردن و، خود یافتن و پیوستن
کار هر کس بخدا نیست که راه پیماشد
(راه‌نو)، (فکر نو) و (باور و اندیشه) نو
پُرس و جو، تا درِ خوشبختیِ ما، بکشاشد
«نعمت!» اقصه دراز است، نه سردارد و دُم
دورهء ناخلفان، مفت حکمفرما شد